

The Role of Power in the Process of Criminalization- Penalization

Taher Tohidi

Ph.D Student in Criminal Law and Criminology,
Faculty of Law, Theology and Human Sciences,
Research Sciences Unit, Islamic Azad University,
Tehran, Iran.

Mohammad Ashouri*

Professor, Department of Criminal Law and
Criminology, Faculty of Law, Theology and Human
Sciences, Research Sciences Unit, Islamic Azad
University, Tehran, Iran.

Abstract

By reflecting on social relations, the footprints of power will be revealed, and in other words, power has a fluid presence in all matters of human life. Human societies have accepted the power of Mehr by establishing a political system for the order of affairs, and by establishing various institutions; they have tried to manage their affairs. By accepting the principle of separation of powers in a society or sovereign territory, the legislative, executive and judicial institutions will work together in harmony, and it is obvious that these institutions will also be affected by the ruling political context. The institution of criminal legislation in every society will explain the legislative policies and determine the normative boundaries and protect the value models of the citizens, and without a doubt, the determination of this value territory is also a function of power considerations, the foundations of which are established in the general policy of the country. The fluid power in the public policy of a country will determine the direction of the criminalization and punishment processes in the context of legislative criminal policy and with this description, the influence of power on the criminalization and punishment processes will be revealed. Power has manifested itself in different forms and on this basis; the degree of influence on various categories in the administration of a society will be different. Political power, military power, royal power or religious power, media power and other examples, depending on the type and nature of the ruling regime of a society, can affect the legislative framework and the regime of crimes and punishments against illegal behaviors. And therefore, it is completely correct if it is said that the legislative system will be affected by the context of the ruling power. Realizing that power, whether obtained through legitimate means or through force and domination over subordinates, ultimately affects the legislative

* Corresponding Author: ashouri_mohammad@yahoo.com

How to Cite: Taher Tohidi, & Ashouri, M. (2023). The Role of Power in the Process of Criminalization- Penalization. *Journal of Criminal Law Research*, 11(43), 9-39. doi: 10.22054/jclr.2023.71124.2541.

system and the processes of criminalization and determining punishments, and this issue will be the beginning of a way to in another research, this time, how this affects the institutions responsible for determining crimes and punishments will be determined. On this basis, in terms of revealing the new discourse of influence of power in the hidden layers of the legislative policy of the countries, which in the future and in the hands of the governments, will become a power in the direction of controlling and restraining the subjects that make up the discourse of power, the present article has been written in order to The answer to the important question of “How does power influence the processes of criminalization and punishment?” To be Undoubtedly, today, with the ever-increasing development of the “government” institution in its many forms, it has made people see more clearly the influence of economic, military, etc. powers at the national and international levels. In some cases, the influence of political power in the approval or non-approval of punitive laws is so obvious that the role of expediency can be clearly seen. Expediency in supporting and protecting the interests of a limited number of people or belonging to a specific group causes the approval of laws that are completely contrary to the criterion of “public interest” and makes the color and shape of some laws so clear that other than protection it does not serve any purpose of special group interests. It should not be forgotten that in such cases, the law is passed in the name of protecting the interests of the general public of a society. In many cases, it can be seen that in authoritarian government systems, the people are not at all aware of the mass of approved laws, and the people's representatives are under the direct influence of economic, military, and media power, etc.


The subject of “How does power affect the processes of criminalization and punishment?” It is a question that needs to be analyzed due to the lack of research writings in the scientific bases of the country, and we have tried to understand its hidden layers with an analytical-descriptive method and using theoretical sources. In this regard, uncovering the role of power in the process of criminalization and that the system of crimes and punishments determined for them is itself a function of the foundations of the ruling power, is considered the achievement of the article, because it puts a seal of approval on the fact that; The type and even the amount of crimes are based on the ruling powers and their beliefs, and therefore it is not always the case that the interest of the individual is the basis of criminalization, and the appeal to the concept of protection of the “public good” is itself a sign of the superiority of political power and its obvious influence in Determining the system of crimes and punishments. In other words, in many cases, the political governments of countries act through the system of criminalization-punishment to maintain their power and in this way keep the citizens in the center of power.

Keywords: Power, Public Policy, Criminalization, Penalization.




نقش قدرت در فرایند جرم‌انگاری- کیفر گذاری

دانش‌آموخته‌ی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده‌ی حقوق، الهیات و علوم انسانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

طاهر توحیدی 

استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده‌ی حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

محمد آشوری* 

چکیده

قدرت در تمام امور زندگانی بشری حضور سیال دارد. جوامع انسانی با برقراری نظامی سیاسی جهت انتظام امور، به پذیرش قدرت مهر تأیید نهاده و با برپایی نهادهای مختلف، درصدد اداری امور خود برآمده‌اند. در یک قلمروی حاکمیتی، نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی، هماهنگ با هم کار خواهند کرد و این نهادها نیز متأثر از بافت سیاسی حاکم خواهند بود. نهاد قانون‌گذاری کیفری به تبیین سیاست‌های تقنینی و تعیین مرزهای هنجاری و صیانت از الگوهای ارزشی شهروندان خواهد پرداخت و تعیین این قلمرو ارزشی نیز تابعی از ملاحظات قدرت بوده که در سیاست‌گذاری عمومی، پایه‌های آن استوار گشته است. قدرت سیال، سمت‌وسوی فرایندهای جرم‌انگاری و کیفرگذاری را مشخص کرده و بنابراین، تأثیر قدرت بر فرایندهای جرم‌انگاری و کیفرگذاری، عیان خواهد گشت. بر همین مبنای، با لحاظ پدیدار گشتن گفتمان نوین نفوذ قدرت در لایه‌های نهان سیاست‌گذاری تقنینی کشورها که خود در آتیه و در دستان دولت‌ها، به قدرتی در جهت کنترل و مهار سوژه‌های برساننده گفتمان قدرت، تبدیل می‌گردد، مقاله‌ی حاضر را به نگارش در آورده تا پاسخگوی پرسش مهم «چگونگی تأثیرگذاری قدرت بر فرایندهای جرم‌انگاری و کیفرگذاری؟» باشیم. با روشی تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع نظری، سعی در دریافتن لایه‌های نهان آن داشته‌ایم.

واژگان کلیدی: قدرت، سیاست عمومی، جرم‌انگاری، کیفرگذاری.

مقدمه

بنیان پاسخ به پرسش کلیدی «قدرت چگونه بر فرایند جرم‌انگاری و کیفرگذاری تأثیر می‌گذارد؟» را، باید با توسل به تحلیل لایه‌های نهان قدرت سیاسی، استوار ساخت. تنها چنین تحلیلی می‌تواند آشکار سازد که چگونه شهروندان یک سرزمین در چنبره‌ی قدرت گرفتار آمده و امر کنترل آنان ساده گشته و در لوای صیانت از آنان، توجیه شده است. چنین گفتمانی به شدت جدید و وامدار اندیشه‌های «میشل فوکو»ی فرانسوی است که آشکارا طرحی نو در حوزه‌ی گفتمان قدرت و قانون برانداخت. بر مبنای چنین پرسشی، باید در فرضی دقیق‌اشعار داشت که قدرت از طریق مکانیسم جرم‌انگاری، کیفرگذاری و در نهایت کیفردهی تابعان و با نفوذ در لایه‌های سیستم قضایی یک کشور، در جهت مهار مردم و کنترل آنان، عمل می‌نماید. چنین عملکردی به شدت پیچیده و سیال بوده و درهم آمیختگی آن با نام قانون، چنان نهان مانده که امروزه، شهروندان در شرطیت گرفتار آمده‌ی ذهنی و به دست خویش و به نام قانون و غافل از معنای نهان چنین قدرتی، در کنترل مداوم همدیگر به سر می‌برند. فرض اساسی این است که قدرت به کنترل مردمان زیر نام قانون و اعمال آن از سوی سیستم قضایی و اجرایی منجر گشته و سخن «آندره مالرو» را باید در این وادی، پاسخی عمیق دانست که «ما انسان‌ها، در زمان حال برای دولت و در طول قرون برای نظام مُردگان، زندگی می‌کنیم» (مالرو، ۱۴۰۱: ۷۷).

بر مبنای چنین فرضی، سیاست‌گذاری عمومی، بازتابی از الگوها و معیارها و ارزش‌های مقبول یک اجتماع انسانی می‌باشد. در این بخش، ماهیت اساسی یک بافت سیاسی و بایدها و نبایدهای آن جامعه و حاکمیتی که قدرت را در دست دارد، مشخص می‌گردد. در همین راستا، نظام تقنینی هر کشوری، مسئولیت وضع قانون به منظور صیانت از حقوق افراد را داراست و ناگفته پیداست که سیاست تقنینی، تابعی از سیاست‌گذاری عمومی می‌باشد. در این زمینه، مفهوم قدرت پدیدار می‌گردد و باید گفت که قدرت در تمام مناسبات اجتماعی به صورت سیال حضور دارد و دامنه‌ی نفوذ آن حتی در پنهانی‌ترین بخش‌های روابط اجتماعی نیز گسترده شده است. هیچ کنش یا واکنشی خارج از سیطره‌ی قدرت نیست و ما

تابعان محض قدرت هستیم. بدین سان، قدرت در لایه‌ها و بدنه‌ی تمام امور و نهادهای درون جامعه پخش شده است. فرایند وضع قوانین کیفری و ضمانت‌اجراهای تعیینی نیز در نهادهای قانون‌گذاری، از این حقیقت مستثنی نیست.

نهادهای مسئول قانون‌گذاری در حوزه‌ی حقوق کیفری، تنها محق برای جرم‌شناساندن رفتارهایی هستند که ارزش‌های جمعی را زیر پا می‌گذارند و صداًالبته نظام ضمانت‌اجراها نیز با لحاظ موقعیت سیاسی، جغرافیایی، اخلاق و روحیات همان جامعه، تعیین می‌شود. قدرت حاکم بر جامعه می‌تواند از اقسام قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، دیانتی، سلطنتی و غیره باشد و بدین وصف، باید سمت و سوی نهاد قانونگذاری را در تبیین رفتارهای مجرمانه حدس زد. در نوشتار حاضر، به بررسی نقش قدرت و تأثیر آن در فرایندهای مرتبط با جرم‌انگاری و کیفرگذاری، پرداخته شده که با تقسیم مطالب به بندهای چندگانه، در ابتدا مفاهیمی چون قدرت و نیز سیاست‌گذاری عمومی و مراد از کاربرد آن با لحاظ موضوع مقاله تشریح گردیده و سپس به نقش قدرت و تأثیرگذاری آن بر فرایندهای جرم‌انگاری و کیفرگذاری، پرداخته ایم. همچنین سعی گردیده که مناسبات قدرت و قانون نیز مورد توجه قرار بگیرد تا بیشتر بنیان تأثیرگذاری‌های متقابل عیان گردد. در این راستا، به دلیل فقدان تألیف داخلی در مورد قدرت و قانون، ناچار از توسل به ترجمه‌ی کتب و نگارش‌های خارجی گشته ایم و در کشور ایران، به هر دلیلی که باشد، پژوهشگران کمتر گام در وادی تحقیق در این حوزه، می‌نهند. البته ناگفته نماند که در سالیان اخیر، پدیدارگشتن ترجمان نوشتارهای تألیفی و مقالات در ایران، نشان از سربرآوردن مفاهیم جدید و اهمیت پرداختن به آن از سوی محققان داخلی دارد.

۱. درآمدی بر مفهوم سیاست‌گذاری عمومی

«سیاست‌گذاری عمومی» به طیف گسترده‌ای از اقدام‌های مبتنی بر خرد انسانی اطلاق می‌شود که در بستری سیاسی شکل گرفته و دورنمای سیاست‌های کلان اجتماعی را ترسیم می‌نماید. بدون تردید فرایند سیاست‌گذاری عمومی از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا مبانی توسعه‌ی اجتماعی را استوار خواهد ساخت و پی‌ریزی بنیان محکم سیاست‌گذاری عمومی،

تضمین توسعه در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، قضایی، اجتماعی، اقتصادی و غیره را دربر دارد. در سیاست گذاری عمومی، راه حل و دستور تنظیم امور، سیاست اتخاذی، چگونگی نیل به اهداف سیاسی در سطح کلان را می توان ملاحظه نمود و نمای کلی سیاست گذاری عمومی هر کشور را، می توان با نظری بر قانون اساسی آن کشور، باز یافت.

«سیاست گذاری عمومی در واقع، تجلی اداره ی حکومت در عمل است که آنها را می توان به عنوان مجموعه هایی ساختاری و مرتبط متشکل از مقاصد، تصمیمات و اعمالی که قابل نسبت به اقتدار عمومی در سطوح محلی، ملی و بین المللی هستند، در نظر گرفت. وجود یک فرایند یا مجموعه ای از فعالیت ها و تصمیم های دولتی که با هدف حل یک مسئله ی عمومی طراحی شده اند، سیاست گذاری عمومی نامیده می شود» (ملک محمدی، ۱۳۸۳: ۲۰).

«سیاست گذاری عمومی که از سوی «ماکس وبر»، زمینه ی ایجاد تحلیل آن فراهم و به عنوان شاخص اساسی دنیای مدرن در نظر گرفته شد، زمینه را برای ارتباط میان علوم سیاسی و دیگر رشته های اصلی علوم اجتماعی مانند اقتصاد، جامعه شناسی، تاریخ، فلسفه و قوم شناسی، برای شناخت و بهبود خط مشی ها و سیاست گذاری ها، فراهم کرد» (اشتریان، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴).

سیاست گذاری عمومی با بنیان جامعه، حکومت و دولت و مسائل عمومی آن ارتباط مستقیم دارد. سیاست گذاران هر کشور، مبادرت به نگارش سیاست های جایگزین و حمایتی در راستای رفع موانع خواهند نمود که این سیاست های متغیر، در اشکال متعدد فرامین قانونی (قانون به مثابه دستور)، فرایندهای قضایی و اجرایی، متبلور خواهند شد.

همچنین سیاست گذاری عمومی، با ارائه ی راهبردهای کلان اجتماعی و ترسیم نحوه ی عملکرد مجریان، به چگونگی کار فرایندهای اجرایی و اداره ی اوضاع حاکمیتی و منابع مالی- انسانی و غیره، پرداخته و در این قسمت نیز پیوند سیاست گذاری عمومی با قوای اجرایی هر کشوری آشکار می گردد. در وابستگی هر کدام از این موضوعات و روابط متقابل آنها با همدیگر نباید شک کرد و چرخه ی پویای این امور و تلاش در راستای رفع موانع ساختاری که در گذر زمان به وجود آمده، می تواند به تداوم چرخش هماهنگ سیاست حکمرانی، کمک نماید (ر.ک؛ حایری یزدی، ۱۳۹۶؛ ش ۲۴).

«در واقع «سیاست‌گذاری عمومی»، یافته‌ها و تحلیل‌های رشته‌های عمده‌ی علوم اجتماعی مثل اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه را در قالب ره‌یافتی چندرشته‌ای، برای تدوین و اجرای بهترین تصمیمات، با کمترین هزینه به کار می‌برد. پیدایی این رشته در بستر دموکراسی و جامعه‌ی مدنی، در کشورهای توسعه‌یافته و اختصاص یافتن رشته‌ها، مجلات علمی و بودجه‌های فراوان پژوهشی به این عرصه، دولت مدرن را از دیگر دولت‌ها متفاوت‌تر و مقتدرتر کرده است» (مجید، ۱۳۸۳: ۸).

«در هر مرحله از مراحل مختلف فرایند سیاست‌گذاری - یعنی تنظیم برنامه، تصمیم‌گیری، مشروعیت‌بخشی و اجرا - بازیگرانی ایفای نقش می‌کنند که اغلب در مرحله‌ی دیگر حضور ندارند. مثلاً، تصمیم‌گیران به ندرت درگیر بخش اجرایی می‌شوند. علاوه بر آن، هر مرحله مناقشات بالقوه و ساختار سیاسی ویژه‌ی خودش را می‌طلبد. بطور منطقی، رویکرد بازیگران هر مرحله، متأثر از عملکرد پیشینان است. در هر فرایندی، مراحل اولیه‌ی فرایند، تأثیر عمده‌ای دارد بر آنچه در آینده روی می‌دهد. سیاست‌گذاری، حاصل تعامل پیچیده بین افراد، نهادها، ایده‌ها و منافع است» (Peters-Guy, 2006: 6). با این وصف باید عنوان نمود که سیاست‌گذاری عمومی، خط‌مشی زندگی انسانی در اجتماع می‌باشد. بنابراین، مطالعه و بررسی لایه‌های مختلف اجتماعی با لحاظ تمام مؤلفه‌ها، در سیاست‌گذاری عمومی یک کشور، تجلی پیدا می‌نماید. در صورتی که سیاست‌گذاری عمومی، به صورتی هم‌سو با انتظارات عموم شهروندان یک سرزمین و منطبق با آرمان‌ها و اهداف آنان تدوین گردد و متعاقباً در عمل به اجرا در آید، می‌توان از موفقیت آن سخن به میان آورد.

در این راستا باید دریافت که در سیاست‌گذاری عمومی، پرداختن به نهاد قانون‌گذاری از اهمیت برخوردار است. نهاد قانون‌گذاری در چارچوب خط‌مشی‌های تعیین شده در سیاست عمومی یک کشور، مبادرت به وضع قانون با لحاظ ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و با لحاظ مقتضیات زمانی و مکانی خواهد نمود. بنابراین، در ارتباط سیاست‌گذاری عمومی با سیاست تقنینی یک کشور، تردیدی باقی نخواهد ماند. همچنین، ملاحظات مربوط به موضوع قدرت را در تعیین سمت و سوی سیاست‌گذاری عمومی، نباید از نظر دور داشت.

با مشاهده‌ی ساختار سیاسی یک سرزمین، می‌توان جهت‌گیری سیاست‌گذاری عمومی و روابط متقابل آنها را با لحاظ نقش قدرت، دریافت. در این مسیر، عملکرد مثبت یا منفی قوای تقنینی و اتخاذ یک سیاست تقنینی باز و یا بسته نیز، متأثر از جهت‌گیری عمومی آن کشور، خواهد بود. قدرت سیاست عمومی، در تعیین جهت‌فرایندهای تقنینی مؤثر بوده و به عبارت دیگر، سیاست تقنینی متأثر از قدرت سیاست عمومی است. کارکرد مثبت یا منفی نظام تقنینی، به مشکلات ساختاری بستر سیاست عمومی بر خواهد گشت و بالعکس، یک سیستم قانونگذاری موفق، حکایت از زیربنای محکم و ساختارمند سیاست عمومی دارد.

۲. تأملی در بنیان مناسبات چندسویه‌ی سیاست کیفری و بافت سیاسی

تعامل فراوانی میان سیاست کیفری و بافت سیاسی وجود دارد و سیاست‌بازان در فرایندهای جرم‌انگاری، کیفرگذاری و حتی سازکارهای کیفردهی تابعان، دخالت زیادی دارند و امروزه حقوق به ابزار سیاست و پلی برای فرمانروایی مبدل گشته است. اظهار و وضعیت خوشایندی نیست ولی واقعیت دارد. در تعامل طرفینی و سازنده، تردیدی نیست و باید وجود داشته باشد، ولی چربش قدرت یکی بر دیگری و از بین رفتن تعامل و تظاهر به وجود تعامل و خودفربیی، تالی فاسدهای فراوانی دارد که واقعیت وضعیت کنونی بشر، خود نشان از همین فاجعه دارد.

امروزه مدل‌های سیاست برای حکمرانی در جوامع انسانی متعدّد اند و در طول تاریخ شاهد اشکال متنوع بافت‌های سیاسی بوده ایم و این اشکال به اقتضای زمان و عصر نیز تغییراتی یافته اند. مدل‌های سیاسی لیبرال، اقتدارگرایی، اقتدارگرایی فراگیر، آنارشیزم و زیرشاخه‌های آن، هر کدام به نحوی بر نظام عدالت جنایی تأثیر گذاشته و درجه‌ی نفوذ قدرت در مکانیزم‌های کیفری را باید با توجه به مدل سیاسی مرتبط با آن، تشخیص داد. با این وصف، بخشی از مکانیزم کیفری، به مقوله‌ی جرم‌انگاری و کیفرگذاری در نظام سیاست کیفری تقنینی، اختصاص دارد و اگرچه باید ملاحظات اجتماعی، روحیات مردمی، وضعیت اقتصادی و سایر مؤلفه‌ها نیز در نظر گرفته شود ولی نفوذ قدرت سیاسی بر همه‌ی این موارد

در دوران کنونی بسیار مبرهن تر است. ذکر مختصری از دو مدل لیبرال و اقتدارگرایی فراگیر را از باب نمونه، عنوان خواهیم ساخت.

در مدل سیاسی لیبرال با تأکید بر آزادی فردی، دولت‌های حداقلی با کارکردهای محدود بر سر کار می‌آیند. از «دولت» در مدل سیاسی لیبرال، تحت عنوان «شر لازم» نام می‌برند که حق انحصاری استفاده از مجازات را در اختیار دارد. هرگونه مداخله در حیطه‌ی آزادی‌های شهروندان باید محدود شود و بیشترین کار دولت باید محافظت از حقوق و آزادی‌های فردی باشد. در چنین نظامی، تساهل و مدارا در حوزه‌ی حقوق کیفری مورد توجه می‌باشد و پیامدگرایی در مجازات‌ها، اساس سیاست کیفری تقنینی قرار دارد. به باور برخی نویسندگان، معمولاً در نظام‌های لیبرال، قوانین هم محدودکننده‌ی اختیارات حکومت و هم ترسیم‌کننده‌ی میزان حقوق و آزادی‌های افراد می‌باشند و اعمال حاکمیت حکومت‌ها مبتنی بر قانون می‌باشد. قدرت حکومت‌ها توسط قانونگذار، دستگاه قضایی و نهادهای مستقل، تعدیل و کنترل می‌شود و دستگاه قضایی و نظام عدالت کیفری از مداخلات نابجای حکومت در امان می‌باشد و فعالیت‌های حکومت تحت نظارت و ارزیابی انتقادی مطبوعات و رسانه‌های آزاد قرار می‌گیرد. در این گونه نظام‌ها، سیاست کیفری، مجموعه قوانین مصوب را منشور مبارزه با بزهکاری قلمداد می‌نماید و به منظور پیشگیری از خودسری و استبداد به رأی توسط مقامات، یگانه شیوه‌ی جرم‌انگاری را قانونی تلقی می‌نماید. «اگرچه لیبرالیسم یک حوزه‌ی حداقلی از آزادی ترسیم نموده که این مقدار آزادی همواره باید برای فرد وجود داشته باشد و از هرگونه تعرض مصون باشد تا به دل‌خواه خویش فعالیت‌های خود را انجام دهد اما در مواردی به دلیل حفظ حقوق و آزادی دیگران، دولت را به صورت محدود و حداقلی مجاز به مداخله در آزادی‌های فردی و جرم‌انگاری رفتارها دانسته است. هرچند خوانش‌های گوناگونی از فردگرایی در سنت لیبرالی وجود دارد، اما همه‌ی آنها بیش یا کم به اندیشه‌های فردگرایانه وفادار بوده و از این رو، خواهان آن نوع حقوق کیفری هستند که به فرد انسانی و علایق و نیازهای او احترام گذارد و منافع جمعی را بر منافع فردی ترجیح ندهد. فردگرایی و دفاع از فردیت، تجویز و پذیرش نوعی کمینه‌خواهی (هرچه کمتر، بهتر)

در امر کیفرگذاری و جرم‌انگاری و احترام به کرامت انسانی و پرهیز از اعمال کیفرهای خشن، ناعادلانه و نامتعارف است» (آزمایش، شامبیاتی، سلطانفر، ۱۳۹۶: ۱۱۲ و ۱۱۶-۱۱۷).

در نظام سیاسی متکی به مدل اقتدارگرای فراگیر، سیاست کیفری تقنینی، حضوری بسیار ضعیف و شکننده دارد. حضور سیاست کیفری تقنینی، برای تثبیت قدرت اقتدارگرا و توسعه‌ی دامنه‌ی سلطه بر تابعان بوده و تنها در حوزه‌ی جرم‌انگاری و کیفردهی محض رفتار تابعان، نقش بازی می‌کند. دلیل چنین حضور کم‌رنگ و فارغ از نشان هم به بافت سیاسی نظام اقتدارگرا برگشته که با تحدید فضای مانور شهروندان و القای ارزش‌های نظام سیاسی به تابعان، سعی در تداوم سیطره بر امور می‌نماید. مشروعیت دولت اقتدارگرا از باور مردمی نشئت می‌گیرد که به طور تعصبی و کورکورانه و یا از روی ترس، به اطاعت از ارزش‌های معینی رهنمون گردیده و هرگونه ردّ و یا مخالفتی نیز با تهدید حذف و کیفردهی مواجه می‌شود. پایه‌های سیاست کیفری تقنینی، با عدم افتراق میان مفاهیم بزه و انحراف و صرفاً بر تحدید فضای مانور شهروندان و کنترل تمام‌عیار آنان، مستحکم می‌شود. «دولت به احاطه کردن تمامی رفتارهای تخلف از هنجارها مبادرت می‌ورزد و این رفتارها را بدون تفکیک جرم و انحراف و به منظور تکمیل یک نحوه‌ی اندیشه و عمل پیگیری می‌کند، به گونه‌ای که افراد اجتماع در نتیجه‌ی تشابه رفتاری طوری شده اند که هر یک می‌تواند جایگزین دیگری شود، و نیز بتواند در پیکره‌ی کاملاً یک‌دست و متجانس ادغام شوند. به محض اینکه دولت چنین هدفی را در نظر بگیرد، یا وسایل نیل به چنین وضعیتی را فراهم سازد، مدل سیاست جنایی تام‌گرا به حساب می‌آید» (حسینی نیک، ۱۳۷۶: ۲۰۱-۲۲۰). در چنین سیستم حکمرانی‌ای، راه برای دخالت و نفوذ مقامات نظامی در سیاست کیفرگذاری بسیار فراخ می‌باشد. مقامات نظامی با دخالت آشکار و یا نهان در مکانیسم کیفرگذاری برای رفتارهای تابعان، آنان را از هرگونه انتقاد یا اظهارنظر آزادانه منع می‌نمایند. القای ترس ناشی از تعیین کیفر سنگین در زمان کیفرگذاری، تهدیدی آشکار علیه آزادی بیان می‌باشد و بدیهی است که هر نوع اظهارنظری در چنین جوامعی، می‌تواند با توسیع جرم‌انگاری و کیفر سنگین مواجه شود. در این راستا نفوذ قدرت نظامی در زمان کیفرگذاری، به معنای تضمین تسجیل قوانینی

است که به حمایت از سیستم سیاسی حاکمیت نظامی می‌پردازد که سلطه بر تابعان را از راه دخالت در تصویب قوانین، تداوم می‌بخشد.

شکل‌گیری دولت اقتدارگرا به برقراری نظامی کاملاً پلیسی منجر شده که در آن نهادهای امنیتی در مبارزه با بزهکاری بیشترین قدرت را دارند چرا که رفتار شخص مرتکب جرم، ناقض ارزش‌های کارگزارانی است که خود در فرایند کیفرگذاری رفتارهای تابعان، نفوذ و تأثیر وافر داشته‌اند. قانون، نماد اراده‌ی شخص حاکم فراقانونی و عمال وی بوده که اراده‌ی آنان، اراده‌ی عموم پنداشته می‌شود. خانم «دلما س مارتی» در خصوص فعالیت و کارکرد نهادهای پلیسی چنین می‌نویسد: «نهادهای پلیسی و شبکه‌های امنیتی در مدل اقتدارگرای فراگیر (یعنی مدلی که هر نوع مخالفت یعنی هر نوع فاصله‌گیری از بهنجاری «نرمالیت» را در حکم بزهکاری می‌داند و نسبت به آن، روش‌های مختلف پیشگیری-سرکوبی-حذف را اعمال می‌کند که غالباً خارج از قوانین و نیز خارج از هرگونه نظارت مقام قضایی گسترش می‌یابد)، از خودمختاری تام برخوردارند» (مارتی، ۱۳۸۱: ۲۱۷-۲۱۸). «در چنین سیستمی، در حوزه‌ی نظام جرایم و مجازات‌ها نیز رابطه‌ی مستقیم و معناداری بین گستره‌ی ممنوعیت‌ها و فزونی قوانین جرم‌انگار و فراوانی مجازات‌ها وجود دارد. بدین توضیح که گسترش مداخلات حکومت که با جرم‌انگاری افراطی و موسع همراه می‌باشد، تأثیر انکارناپذیری بر فراوانی مجازات‌ها دارد. در نظام‌های توتالیتیر، ضمن اینکه مجازات‌ها متنوع و شدید می‌باشند، جرم‌انگاری‌های موسع و مبهم باعث تسهیل محکومیت شده که این امر اعمال فراوان مجازات را موجب می‌شود. همچنین کمتر تمایلی به اعمال نهادهای تعدیل‌کننده‌ی مجازات همانند تعلیق، آزادی مشروط، تبدیل مجازات و غیره، وجود دارد» (آزمایش، شامبیاتی، سلطانفر، ۱۳۹۶: ۱۳۶).

نتیجه‌ی کلام آنکه بسته به ماهیت سیاسی و حکام در دست دارنده‌ی قدرت، تساهل یا جزمیت جرم‌انگاری و کیفرگذاری آشکار می‌شود. شدت یا نرمی میزان کیفرهای تعیینی، با مبانی فکری کارگزاران حاکمیتی ارتباط تام دارد و اینکه کارگزاران نیز خود، مجری مطلق اندیشه‌های صاحبان قدرتی هستند که مسیر سیاست‌گذاری کلان یک جامعه را، با توجه به هر کدام از شاخصه‌های شخصیت، مالکیت و سازمان (مصادر قدرت)، تعیین می‌نمایند. میزان

و چگونگی نفوذ قدرت در فرایند کیفرگذاری، با توجه به معیارهایی چون جزم‌گرایی، تساهل، ایدئولوژی ساختار سیاسی، اقتصاد، وضعیت روانی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، مشخص می‌شود.

البته ممکن است که موضوع برقراری «نظم اجتماعی» و چگونگی استقرار چنین نظامی هم در میان باشد و از آنجا که غایت علم حقوق نیز برقراری نظم و عدالت اجتماعی و صیانت از حقوق آحاد شهروندان می‌باشد، پاسخ به چنین موضوعی نیز ضرورت دارد. اعتقاد ما در تحدید حوزه‌ی مانور قدرت و عوامل نهان و آشکار آن، به منزله‌ی آن نیست که قدرت قانون به انزوا رانده شود. در ضرورت پذیرش قدرت سیاسی در مرحله‌ی اول و تبیین قواعدی دقیق در بستر سیاست‌گذاری عمومی تردیدی وجود ندارد و نظم اجتماعی در نهایت حاصل ایفای نقش چنین قدرت‌هایی در عالم واقع می‌باشد.

در سلسله مباحث مربوط به جرم‌انگاری و کیفرگذاری هم باید مفهوم «تحقق نظم اجتماعی» لحاظ گردد و چگونگی نیل به این مهم نیز شایان توجه می‌باشد. بدون تردید با رعایت قواعد و لحاظ سیاست‌های دقیق در حوزه‌ی جرم‌انگاری و کیفرگذاری، نظم اجتماعی نیز در بستر جامعه امکان ظهور خواهد یافت ولی بحث بر سر موضوع تحدید عوامل متعددی است که با اثرگذاری کم و بیش، فرایند تعیین جرایم و کیفرگذاری را تابع محض خود قرار می‌دهند. در چنین شرایطی، فلسفه‌ی جرم‌شناسان رفتارهای شهروندان و کیفرگذاری، از مبانی اصلی خود دور خواهد شد و تابعی از عواملی خواهد بود که در نهایت، نه در صدد تأمین نظم اجتماعی، بلکه در راستای اهداف خاص عمل می‌نمایند.

بنابراین در فناوری تعیین جرایم و کیفرها در نظام سیاست‌تقنینی هر جامعه، مسائل متعددی ایفای نقش می‌نمایند. ساختار سیاسی، الگوهای معتبر و ارزش‌های هنجاری معتبر برای هر نظام سیاسی، میزان اندک یا بالای دانایی، بنیان اقتصادی ضعیف یا قوی تابعان، تفکرات بسته یا باز کارگزاران، امکان یا عدم امکان بروز اندیشه‌های موافق و مخالف و غیره، در فرایندهای تعیین کیفر ایفای نقش می‌نمایند. همه‌ی این موضوعات خرده قدرت‌هایی را نمایان می‌سازد که در مکانیسم جرم‌انگاری و کیفرگذاری به میزان نفوذ خود، تأثیر خواهند داشت.

با این اوصاف می‌توان گفت که حقیقتِ عدالت، توسط طیفی از راهبردها در یک جامعه به ثمر خواهد نشست. نهادهای درون جامعه هر کدام با اصولی معین و در راستای مقررات انجام وظایف می‌نمایند و راهبردهای کلی هم توسط سیاست‌گذاری عمومی جامعه تعیین می‌شوند. عقیده بر آن است که قدرت در حوزه حقوق کیفری نقش بسیار قدرتمندی دارد چراکه حاکمیت سیاسی به پشتوانه‌ی قوانین جزایی در ابتدا به بسط و تثبیت حکمرانی خویش پرداخته و بعد از یافتن قوام، آنگاه با توسل به قواعد جزایی مصوب خویش که قدرت در جهت‌دهی آن نقش مستقیم دارد، به حاکمیت ادامه می‌دهد. قدرت در تعیین قواعد هنجاری مطلوب نظر رژیم و حمایت از ارزش‌های نظام سیاسی حاکم، تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارد. می‌توان با نظری بر ماهیت نظام کیفری هر اجتماعی، به کنه نظام سیاسی حاکم بر آن پی برد و قانون، نمای اراده‌ی حاکمیت سیاسی را در خود نهفته دارد.

تعیین رفتارهای ناقض قانون، نقض قاعده و ارتکاب عمل مجرمانه و کیفردهی رفتار خلاف قانون را باید سیکل جنایی مشترک نظام‌های کیفری برشمرد. نظام حقوق کیفری حاکم در هر کشوری، در گام نخست، مبادرت به وضع هنجارها برای تعیین قلمرو رفتارهای تابعان نموده و در مرحله‌ی دوم، وضع هنجار قانونی توسط تابعان نقض شده و در سومین مرحله، واکنش جامعه در قالب ضمانت‌اجراء به منصفی ظهور می‌رسد. این سیکل جنایی در هر نظامی، تحت تأثیر سایر مؤلفه‌های گوناگون، حالات مختلفی به خود می‌گیرد و بنابراین اشکال رفتارهای مجرمانه و شیوه‌های پاسخ‌دهی به رفتارهای مجرمانه از کشوری به کشوری دیگر فرق دارد. «این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که سیاست کیفری در تمام زمینه‌های خود - از جمله جرم‌انگاری - علمی نیست و بخش عظیمی از سیاست کیفری، متأثر از ارزش‌های جامعه است. همین ارزشی بودن حقوق کیفری است که به نسبت آن منجر گشته و هر کشوری حقوق کیفری ویژه‌ی خود را داراست چنانکه در حیطه‌ی مسائل اجتماعی نیز اموری چون لیبرالیسم و دموکراسی جزء اصول و روش‌های متکی بر ارزش‌ها هستند. امروزه رژیم‌های مختلف سیاسی، الگوهای متفاوتی از سیاست جنایی را انتخاب می‌کنند که این الگوها مناسب کامل با نوع رژیم سیاسی دارد» (قیاسی، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۷).

«حقوق کیفری مجموعه قواعدی است که واکنش‌های دولت را علیه جرایم و بزه‌کاران سامان می‌دهد و مجموعه‌ای از قواعد حقوقی و نُرم‌ها است. پس حقوق کیفری، رشته‌ای قاعده‌مند، دستوری و هنجارمند است. این حقوق با حاکمیت کشورها ارتباط تنگاتنگ دارد؛ زیرا حق تنبیه مجرمین را در انحصار دولت می‌داند. حقوق کیفری با اعمال حاکمیت دولت‌ها مرتبط است» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۲۱۲۳). در سیاست کیفری تقنینی، فرایند جرم‌انگاری تابع یک سلسله قواعد و مقرراتی است که قدرت در آن نقش ایفا می‌نماید. بنابراین، انتساب وصف جرم به عمل خاص، در سیاست کیفری تقنینی یک جامعه، قطعاً با لحاظ مقتضیات زمانی و مکانی و در نظر گرفتن مؤلفه‌های بی‌شماری صورت خواهد پذیرفت. بدین ترتیب، فرایندهای جرم‌انگاری اعمال و مکانیسم کیفردهی به رفتارهای خلاف قانون، در سیاست کیفری تقنینی صورت می‌پذیرد که خود تابعی از سیاست‌های کلان عمومی نظام حاکم در هر کشوری خواهد بود.

از آنجا که سیاست کیفری (اعم از تقنینی، اجرایی، قضایی) هسته‌ی مرکزی نظام حقوق کیفری را تشکیل می‌دهد و این نظام هم نمی‌تواند برکنار از تأثیرات قدرت در اشکال مختلف آن باشد، بنابراین لحاظ مؤلفه‌های متعدد ساختار سیاسی یک جامعه، در تعیین هنجارهای قابل احترام و مورد پذیرش همگانی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. پر واضح است که اکنون و در نظام سیاست‌گذاری کیفری تقنینی، اعمالی وصف مجرمانه یافته که ممکن است در سابق جرم نبوده باشند. همچنین امکان دارد که با تحولات جهانی و پیشرفت تکنولوژیک کشورها، پاره‌ای اعمال شناسایی و در زیر عنوان جرم قرار بگیرند که قبلاً از آنها در سیاست کیفری تقنینی اثری نبود و در تمام آنها نیز رد پای عیان صیانت سیاسی از حاکمیت‌های سرزمینی را می‌توان ملاحظه کرد. انواع جرایم رایانه‌ای، بیوتروسیسم، نسل‌زدایی و سایر اقسام متعدد رفتارهای مجرمانه را می‌توان در شمار اعمالی دانست که قبلاً وجود نداشتند و امروزه بخشی عظیم از سیاست کیفری تقنینی را تشکیل می‌دهند.

پویایی چرخه‌ی فرایندهای جرم‌انگاری، کیفردهی، کیفرزدایی تام و ناقص مجرمان، تابعی از تغییرات اجتماعی، سیاسی و پیشرفت‌های جوامع بشری بوده که یقیناً این عوامل باعث تغییر در هنجارهای اجتماعی و الگوهای ارزشی در گذر زمان می‌گردد. بدیهی است

که مفاهیمی از قبیل ملاحظات حقوق بشری، تغییر روان‌شناسی انسان‌ها و ملاحظات سیاسی در شمار مهمترین موضوعاتی هستند که در تحویل جرم‌انگاری و کیفردهی رفتارهای انسان‌ها، تأثیر داشته‌اند. سیاست کیفری تقنینی تابع سیاست‌گذاری عمومی است و آن را هم، باید به صورت مجموعه‌ای مشخص از ضوابط و هنجارهای مبتنی بر «باید-نباید» دانست که با انتساب وصف بزه، واجد کیفر شناخته شده‌اند. نقش قدرت در این زمینه برجسته می‌شود و تعیین رژیم جرایم و جرم‌انگاری رفتارهای غیرقانونی، در سایه‌ی نقش قدرت، صورت خواهد پذیرفت.

۳. تأثیرگذاری قدرت در فرایند جرم‌انگاری با نظری بر مناسبات متقابل قدرت

و قانون

قدرت سیاسی حاکم بر جامعه در هر کشوری، بر نوع جرایم و ماهیت مجازات‌ها و حتی شکل کیفرها تأثیر می‌گذارد. واقعیت آن است که نمود بارز قدرت را - که برخاسته از ایدئولوژی غالب می‌باشد - با نگاهی بر مجموعه قوانین کیفری می‌توان دریافت. تغییر نظام جرم‌انگاری و کیفرگذاری از یک بافت سیاسی به بافت دیگر، در بردارنده‌ی مفهومی غیر از تأثیر قدرت ایدئولوژی بر نظام جرایم و مجازات‌ها نبوده و نیست. «در همین راستا و به باور برخی، مبنای مستقیم حقوق، اراده‌ی حکومت است. حکومت گاه ارزش‌ها و قواعدی را که جامعه به تدریج و در بستر زمان ساخته تأیید نموده و نسبت به ممنوعیت‌سازی قانونی آن مبادرت می‌کند و گاه بطور مستقیم و بلاواسطه اقدام به وضع قانون می‌نماید یعنی ارزش‌های مدنظر و منطبق با ایدئولوژی خود را وارد سیاهه‌ی قوانین می‌کند. نحوه‌ی واکنش جامعه به جرم و کنترل اجتماعی جرم، تا حدود زیادی مرتبط با مفاهیم و ایدئولوژی‌های سیاسی است و همواره تفکر نظام سیاسی حاکم (لیبرالیسم، محافظه‌کار، مساوات‌گرا، اقتدارگرای فراگیر، آنارشیست، انتگرالیسم، فمینیسم و...)، بر نحوه‌ی مقابله با جرم و کنترل آن و تعیین محدوده‌ی آزادی‌های فردی و قلمرو مداخلات حکومت تأثیر به‌سزایی دارد و اصولاً مبانی ایدئولوژیک، در تعیین مسیر و نحوه‌ی اقدام حقوق کیفری جهت‌دهنده و تعیین‌کننده بوده

و در تضییق و توسیع قلمرو حقوق کیفری مؤثر می‌باشد» (آزمایش، شامبیاتی، سلطانفر، ۱۳۹۶: ۹۳).

این موضوع نشان از تأثیر قدرت ایدئولوژیکی حاکم، در تعیین جهت حرکت نظام کیفری دارد. نقشی غیرقابل انکار در تأثیرگذاری قدرت ایدئولوژی بر تعیین سمت و سوی نظام کیفری، که باعث تغییر در مبانی جرایم و ماهیت آنها می‌گردد. قدرت مزبور از طریق تعیین مکانیسم‌های پاسخ‌دهی به رفتارهای جرم‌پنداشته‌شده، نقش ویژه‌ای را در همان ابتدای سیاست‌گذاری عمومی بازی می‌کند. ساختار سیاسی با اتکاء بر مبانی ایدئولوژیکی مسلم‌پنداشته و از درون نهادهای خویش، به تعیین مرزهای رفتاری تابعان مبادرت ورزیده و با به‌گرددش در آوردن مکانیسم جرم‌انگاری و کیفردهی رفتارها، به جریان قدرت بر تابعان، تداوم می‌بخشد.

نظم سیاسی کشورها که از طریق ایدئولوژی حاکم، تنظیم و شکل ساختاری خود را باز می‌یابد بسته به ماهیت ساختار سیاسی، نظام کیفری را هم شکل می‌بخشد و جرم‌انگاری موسع و پرمه‌ن یا جرم‌انگاری مبتنی بر مصلحت و یا جرم‌انگاری مبتنی بر اصل ضرر و غیره، نیز با همین ماهیت سیاسی هماهنگ خواهد بود و تحمیل نرم یا شدید قدرت نیز از همین طریق صورت خواهد پذیرفت. بنابراین، همانند بسیاری، اعتقاد ما این است که سیاست کیفری به سمتی رهنمون می‌شود که ایدئولوژی حاکم بر تابعان، آن را تعیین نموده است. برای نمونه، در نظام جزایی ایران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ با اتکاء بر مجازات‌های عرفی، به هیچ روی خبری از مجازات‌های حدی و بریدن گوش، بینی و قطع دست و غیره نبود اما بعد از انقلاب اسلامی، رژیم جدیدی از جرایم و مجازات‌ها مستقر گردیده که آشکارا در پیوند با ایدئولوژی حاکم، قرار دارد. دگردیسی نظام جرایم و مجازات‌ها در زمان انقلاب ۱۸۷۹ فرانسه نیز مثال دیگری در این زمینه می‌باشد و با تغییر بنیان‌های فکری، کل حقوق کیفری و نظام جرایم و مجازات‌ها به سمتی دیگر تغییر جهت داد. این تغییرات، چیزی غیر از قدرت ایدئولوژیکی نبوده و نیست و همین قدرت، تا به امروز به اشکال مختلف و در پوشش‌های گوناگون بر حوزه‌های مختلف روابط انسانی اثرگذار بوده است. حوزه‌ی حقوق کیفری نیز از این مناسبت مستثنی نمی‌باشد.

الف. جرم‌انگاری، فرایندی در راستای صیانت از جامعه. «رسمی‌ترین ابزاری که می‌توان از طریق آن زندگی و اموال مردم را مورد حمایت قرار داد و سطوحی از نظم اجتماعی مطلوب، همگنی و امنیت را برقرار ساخت، حقوق کیفری و نهادهای وابسته به آن است. در واقع، دولت مجاز است برای حفظ نظم اجتماعی اقدام به جرم‌انگاری کرده و ارتکاب برخی رفتارها را ممنوع اعلام نماید و به آنها وصف مجرمانه بدهد. «جرم‌انگاری» فرایندی است که بر اساس آن قانونگذار از طریق تصویب قوانین، اعمالی را به جهت حفظ ارزش‌های اجتماعی و نظم عمومی و یا جهات دیگر، جرم قلمداد می‌نماید. در جرم‌انگاری نیاز است که سه اصل مقدماتی، شامل قانونی بودن، ضرورت داشتن و برابری در نظر گرفته شود. ضابطه برای آن که عملی که احساس عدالت را در بین مردم نقض می‌کند و خارج از چارچوب قانونی است جرم‌انگاری شود، این است که باید تعادل میان هزینه و فایده، ابزار و نتایج و اثرات جرم‌انگاری در نظر گرفته شود و در جرم‌انگاری اعمال، در سیستم قضایی به آن توجه شود» (معظمی، بطیاری، انصاری فر، ۱۳۹۶: ۱۷۹). «تلاش برای تحقق بخشیدن به نظم اجتماعی حداقل در سیاست جنایی، یعنی جرم‌انگاری افعال و ترک افعالی که برای این نظم خطرناک اند. مثلاً یکی از اهداف سیاست جنایی، حمایت و تضمین مالکیت خصوصی است و مالکیت خصوصی، جزئی از نظم عمومی است و لذا سرقت را جرم‌انگاری می‌کنیم. یا حیات مادی انسان را محترم شمرده و این جنبه‌ی جانبی نظم اجتماعی است و لذا مقنن سلب حیات را با درجه‌های مختلف جرم‌انگاری می‌کند. مواردی از این قبیل را می‌توان در چارچوب رشته‌ی «جرم‌شناسی سیاست جنایی» مطمح نظر قرار داد. در ساده‌ترین بیان، مجرمانه انگاشتن رفتارهای خلاف قانون را، که با ضمانت اجرای کیفری همراه شده باشد، جرم‌انگاری می‌گویند. معیار یا معیارهای جرم‌انگاری، تحقق بخشیدن به حمایت از ارزش‌ها از طریق مبارزه با نقض آنها، و اولویت‌های جامعه در تحقق بخشیدن مبارزه علیه جرایم وضع شده است» (نجفی‌ابرنادآبادی، ۱۳۸۳-۸۴: ۲۱۲۵-۲۱۲۶).

ب. اصول جرم‌انگاری و پیچیدگی‌های آن. «اصول جرم‌انگاری، اصولی هنجاری بحرانی هستند؛ زیرا آنها به عنوان ابزار قضاوت و عدالت در قانون جزا هستند و عملکرد دولت را در سیاست جنایی تنظیم می‌کنند. برای جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی، بهره‌گیری از

دلایل، روشها و ابزارهای منطقی، توجیه‌کننده‌ی گام برداشتن در یکی از دو مسیر مهم است. به بیان ساده‌تر، جرم‌انگاری و جرم‌زدایی، آنگاه که با قاعده‌مندی، نظام‌مندی و هدف‌مندی همراه باشد پسندیده و ضروری است و در غیر این صورت ناپسند [و زیانبار] خواهد بود. منظور از اصول جرم‌انگاری، معیارهایی هستند که دولت‌ها با توسل بدان‌ها به تحدید آزادی‌های شهروندان و تابعین خود می‌پردازند. این اصول سنجه‌هایی هستند که دولت با استفاده از آنها اقدام به معرفی رفتارهای مجاز و ممنوع می‌کنند» (برهانی، ۱۳۸۹: ۴۸). در پیچیدگی فرایند جرم‌انگاری تردیدی وجود ندارد و در این فرایند باید مناسبات متعددی در نظر گرفته شود ولی مهمترین موضوعات در مجرمانه پنداشتن رفتارهای غیرقانونی، همانا ارزش‌های اجتماعی مقبول اکثریت تابعان می‌باشد. توجه بدین امر، باعث تحدید دامنه‌ی جرم‌انگاری و افزایش آزادی‌های عمومی خواهد شد و باعث می‌شود که بدون ضابطه فضای مانور شهروندان محدود نشود. هنجارها و ارزش‌های مختلف درون یک اجتماع و تکثر آرمان‌های یک اجتماع نیز که خود از طبقه، نژاد، اعتقاد، منزلت و غیره، نشئت می‌گیرند بر پیچیدگی جرم‌انگاری خواهند افزود. ابزارهای موجود در یک نظام کیفری، برای ایجاد هماهنگی و نظارت بر جوانب متعددی زندگی انسان‌ها نیز باید در این روند مورد توجه قرار بگیرد. با تغییر و تحولات اجتماعی، فرایند جرم‌انگاری هم باید دگرگون شود و پویایی حقوق کیفری و حرکت هم‌سو با ارزش‌های اجتماعی، یک واقعیت غیرقابل اجتناب می‌باشد. عدم توازن میان سیاست کیفری و ارزش‌های اجتماعی، توالی فاسد فراوانی را متوجه جامعه‌ی انسانی خواهد نمود. قواعد متروک خواهند شد و تابعان بر عدم کارایی قانون پی خواهند برد و کل مکانیسم پاسخ‌دهی به زیر سؤال کشیده خواهد شد. بنابراین، تغییرات ساختاری باید در سیستم سیاست جنایی تقنینی همیشه ملاحظه شود و با این کیفیت، توازن فرایند جرم‌انگاری و جرم‌زدایی، به موفقیت نظام حقوق کیفری در امر مبارزه با بزهکاری منجر خواهد شد. پیچیدگی دیگر مکانیسم جرم‌انگاری، به مناسبات میان قدرت و جرم‌انگاری برخورد گشت. تأثیرگذاری متقابل قدرت و جرم‌انگاری از اهمیت اساسی برخوردار است. قدرت در شکل‌دهی نظام جرایم و کیفرها نقش دارد و بعد از طی مراحل تصویب، متعاقباً با تمسک به همین قدرت کیفردهی، مجدداً قدرت بر تابعان اعمال و رفتارهای آنان تحت

کنترل قرار می‌گیرد. در اینجا به کارکردِ دوسویه و تأثیر متقابلِ قدرت بر جرم و بالعکس (جرم بر قدرت)، باید توجه داشت. قدرت نیز به نوبه‌ی خود، از جرم‌انگاری تأثیر پذیرفته و با ارتکابِ جرم، قدرتِ اعمال و مشروعیتش را نمایان می‌سازد. هرچند به روشنی و دقیق نمی‌توان گفت که چه نوع قدرتی، در شکل‌گیری چه جرم یا مجازاتی تأثیر داشته و تلاش ما نیز البته بر این موضوع استوار نیست، ولی دست‌کم می‌توان گفت که در پرتو اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و با لحاظِ تغییرات در ساختار اجتماعی، امروزه نظام‌های جدید بزه و کیفر، رُخ نمایانده است.

ب. نقش قدرت در الگوهای تولید حقیقت و تأثیرگذاری آن بر جرم‌انگاری. اشکالِ مختلفِ قدرت، توانایی‌های متفاوتی در تولیدِ حقیقت‌های رفتاری دارند. تولید همین حقیقت‌هاست که الگوهای جرم‌انگاری و سپس کیفرگذاری را تعیین می‌نماید. جرم به معنای نقضِ هنجارهای رفتاری است. بنابراین، هرچه قدرتِ تولیدِ حقیقت [حقیقت ارزش‌های اجتماعی] بیشتر باشد، جرم‌انگاری‌های صورت گرفته مشروع‌تر جلوه داده شده و بیشتر مورد پذیرش اجتماع قرار می‌گیرند. «قدرت‌های اقتدارگرا، کمتر از این امکان برخوردارند که هنجارهای خود را به ضمیر ناخودآگاهِ افراد تحمیل کنند. در نتیجه، جرم‌انگاری‌های صورت گرفته در قوانین کیفری آنها، کمتر توسط اجتماع پذیرفته می‌شود. در مقابل، قدرت مبتنی بر قاعده‌مندسازی رفتارها از این توان بهره‌مند است که هنجارهای خود را در فرایند جامعه‌پذیری درونی ساخته و در نتیجه، نقض این هنجارها را به سهولت جرم‌انگاری نمایند. روش‌های جرم‌انگاری به صورت مستقیم از الگوهای تولید حقیقت تأثیر پذیرفته و به همین واسطه، اشکال مختلف قدرت، روش‌های متفاوتی از جرم‌انگاری را به نمایش می‌گذارند» (برهانی، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۸). «شیوه‌های تولید حقیقت در جامعه، هادی ما به سمت این تفکر خواهد شد که نظام حقوق کیفری در یک اجتماع، برخلاف آنچه لیبرال‌مسلمان می‌اندیشند صرفاً از عنصر «فردیت» تأثیر نمی‌پذیرد و امروزه می‌توان دریافت که حقوق کیفری در احاطه‌ی نظام‌های هنجاری اجتماعی متعددی قرار گرفته است. فردیت و نهادهای جمعی درون اجتماع و ارزش‌های گسترده‌ی نظام آموزشی، نظام خانواده، نظام دینتی، نظام فرهنگی و غیره، در یک جامعه، بر جهت‌دهی حقوق کیفری و فرایند جرم‌انگاری تأثیر می‌گذارند»

(ر.ک؛ جعفری، ۱۳۹۲: ۱۲۲ به بعد) هر کدام از این ارزش‌ها، قسمتی از حقیقت را تولید نموده و در تعیین نوع رژیم جرایم، نقش مؤثری ایفا می‌نمایند. «فرایند تولید قواعد و ارزش‌های رفتاری بیش از هر چیز مرهون بهره‌مندی از دو مهارت پیچیده است. نخست «شناخت حقیقی انسان» و دیگری «برخورداری از یک گفتمان فرهنگی خاص». مقصود از شناخت حقیقی، دستیابی به درکی صحیح از هویت انسان و شیوه‌های دست‌کاری در ارزش‌ها و هنجارهای بشر است» (نوبهار، نجفی‌ابرنادآبادی، ساداتی، ۱۳۹۶: ۴۲). با این پیش‌فرض، باید فرایند جرم‌انگاری را مشخصاً ملهم از شناخت حقیقی انسان و گفتمان‌های خاص میان روابط انسانی دانست. قدرت در تکوین چنین پدیداری به صورت نهان و آشکار، از درون ارزش‌ها و در بسیاری مواقع هم به نام حمایت از الگوهای هنجاری، اعمال می‌شود.

دست قدرت از طریق مکانیسمی به نام «جرم‌انگاری» و با تعیین شیوه‌های رفتاری و جهت‌دهی به مطلوبیت و عدم مطلوبیت رفتار تابعان، تأثیر خود را بر جای می‌گذارد. «قدرت» با تعیین مرزهای ممنوعه و ارائه‌ی فهرست‌وار جرایم، به تثبیت ارزش‌ها و الگوهای هنجاری می‌پردازد و از طریق همین تأثیرگذاری در مکانیسم جرم‌انگاری، بر تابعان حکومت می‌نماید. بر این مبنا، در نظام سیاست کیفری تقنینی، قدرت از دل فرایندهای جرم‌انگاران بر تابعان، تحمیل شده و سیطره می‌یابد. قدرت جرم‌انگاری اعمال و تعیین حدود رفتاری شهروندان، همانا تبیین ساختار کنش‌هایی است که بر عمل تابعان تأثیر می‌گذارد. فرایند کاملاً پیچیده‌ی مناسبات قدرت، از طریق مکانیسم جرم‌انگاری رفتارها در سیاست کیفری تقنینی، اعمال شده و در نهایت به انقیاد سوژه می‌انجامد.

رژیم جرایم و مجازات‌ها نمایانگر سبک کیفری یک جامعه هستند و با توجه به مصادیق جرم‌ها و مجازات‌های تعیینی برای آنها، می‌توان به شکل اجرای قدرت پی برد. باید در مقابل اظهار وزین «اقتصاد کیفر» جهت تثبیت قدرت و تحمیل انضباط بر شهروندان جوامع انسانی، به «اقتصاد جرم» نیز اشاره نمود. جرم‌انگاری و تعیین نظامی از بزه‌ها به منظور مشخص نمودن سبک و سیاق رفتاری سوژه بدان نحو که قدرت سیاسی در نظر دارد را، «اقتصاد جرم» خواهیم نامید.

موفقیت حاکمیت سیاسی در تحمیل نرم قدرت بر تابعان را، باید با میزان توفیق سیاست کیفری تقنینی در شکل‌دهی یک نظام دقیق جرم‌انگاری گره زد و مرتبط دانست. سازکارهای عدالت جنایی امروزی، از طریق مکانیسم‌های متعدد تقنینی، اجرایی و قضایی به تحمیل نرم چنین قدرتی اقدام کرده‌اند. قدرتی که از دل فرایند قانونگذاری کیفری و در راستای شکل‌دهی رفتار تابعان با استانداردهای مقبول سیاست حاکم، عمل نموده و به نوبه‌ی خود نیز متأثر از ایدئولوژی مسلط بر جامعه می‌باشد. اگرچه در صدد تبیین مصداق وار و موردی این موضوع نبوده و نیستیم (و شاید امکان‌پذیر هم نباشد) که رد پای اشکال متعدد قدرت را در مورد هر کدام از افعال جرم‌انگاری شده دریابیم، اما اعتقاد داریم که با بررسی پایگان جرایم و تبیین دقیق مناسبات کیفردهی، می‌توانیم به تأثیر قدرت در مکانیسم عدالت جنایی پی ببریم. پر واضح است که سنجش موازنه‌ی قدرت و حقوق کیفری و تأثیرات متقابل آن دو بر همدیگر از کشوری به کشور دیگر فرق دارد و ماهیت سیاسی نظام‌ها، در این موازنه تأثیر می‌گذارد. همچنین سنجیدن میزان و دامنه‌ی دخالت قدرت در مکانیسم جرم‌انگاری هم بسته به ماهیت سیاسی کشورها متفاوت است. در واقع، تکنیک‌های انضباطی و شکل دادن گونه‌های رفتاری از طریق تدوین فرایندهای جرم‌انگاری و کیفردهی مجرمان، تابع مناسبات پیچیده‌ای است که قدرت از خلال آن شبکه به اجرا در می‌آید. بخشی از فرایند سیال قدرت از طریق سیستم جرم‌انگاری بوده که بحث شد و بخشی دیگر نیز از راه کیفرگذاری و مجازات تحمیل می‌شود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. نقش قدرت در حوزه‌ی کیفرگذاری پدیده‌های مجرمانه

سیاست کیفری تقنینی، با استفاده از الگوهای معینی مبادرت به کیفرگذاری اعمال مجرمانه می‌نماید. عملی که به عنوان جرم در یک جامعه از آن یاد می‌شود تا با ضمانت اجرا همراه نباشد، از اعتبار خاصی برخوردار نیست و اطلاق عنوان جرم بر آن هم درست به نظر نمی‌رسد. هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل، برای اینکه وارد ساحت کیفری گردد، اعتبارش را از مجازات اخذ می‌نماید. «جرم در مفهوم دقیق آن با کیفر شناخته می‌شود و کیفر است که صرف نظر از گونه و ماهیتش، بخش اساسی یک جرم، با آن پیوند یافته و به مفهوم

جرم، رسمیت می‌بخشد. حتی باید گفت که کیفر بدون جرم، محملی ندارد. کیفرگذاری هم به عنوان یک واقعیت، در پرتو اصل محدودکننده‌ی جرم‌انگاری توجیه می‌گردد. در واقع، توجیه کیفر بدون تمهید نظریه‌ای پیرامون جرم بی‌معنا خواهد بود» (رستمی، ۱۳۹۵: ۵۶). معمولاً قانون‌گذاری کشورها با اتکاء بر وصف جرم و شدت و خفت آن مبادرت به تعیین کیفری مناسب با آن می‌نمایند و اگرچه رویکرد متقابل با آن هم مطرح است که باید با مذاقه در واکنش‌های جزایی به تعیین نوع جرایم اقدام نمود. ولی آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که کیفرها بر اساس الگوهای مشخصی برای جرایم تعیین می‌شوند و پیچیدگی تعیین کیفر برای اعمالی که وصف مجرمانه می‌یابند، کمتر از پیچیدگی‌های جرم‌انگاری نیست. «روش‌های کیفرگذاری نیز تابعی از تعریف و ادراک قدرت حاکم از مفهوم جرم است. تعریف جرم و بزهکاری در قدرت‌های سرکوب‌گر، قدرت‌های صنعتی و نیز قدرت‌های مدرن و پسامدرن با یکدیگر متفاوت است. در نتیجه، کیفیت و کمیت سیاست کیفری نیز در اشکال پیش‌گفته‌ی قدرت کاملاً متفاوت خواهد بود. بنابراین، جلوه‌های مختلف قدرت از الگوهای متفاوت تولید حقیقت، جرم‌انگاری و کیفرگذاری بهره می‌برند. در یک تشبیه تجربی، قدرت همچون انرژی است که پیوسته در حال تغییر شکل می‌باشد. بدین ترتیب، تغییر در اشکال قدرت، موجب دگرگونی در شیوه‌های اعمال آن و از جمله واکنش‌های کیفری نیز می‌گردد. تبارشناسی اشکال قدرت نشان خواهد داد که هر یک از شیوه‌های اعمال اقتدار، الگوهای متفاوتی از تولید حقیقت، جرم‌انگاری و کیفرگذاری را مورد توجه قرار می‌دهند. فهم این تحولات، نگرش ما در خصوص کارکردهای پیچیده و پنهان مجازات، علل تغییرهای مکرر در اهداف این پدیدار اجتماعی و حتی داوری‌های هنجاری در این باره را، دگرگون خواهد ساخت» (ساداتی، جوان جعفری‌بجنوردی، ۱۳۹۴: ۱۸).

الف. چگونگی کیفرگذاری و اهداف آن. کیفرگذاری اعمال مجرمانه، هم‌زمان با روند تعیین بایدها و نبایدها در شورای سیاست کیفری تقنینی صورت می‌پذیرد. کیفر باید واکنشی متناسب با عمل غیرقانونی باشد و البته در دیدگاه نوین، کیفر تعیینی باید منطبق با آثار برآمده از جرم باشد. دفع توالی فاسد حاصله از جرم در آتیه و البته کاستن احتمال میزان تکرار جرم

در آینده باید هدف کیفرگذاری باشد. در واقع و به گفته‌ی «میشل فوکو»، هنر کیفرگذاری باید تأثیرگذاری بر تصور شهروندان باشد. کاستن از احتمال تکرار جرم در آینده و دفع پیامدهای آن در آتیه، باید هدف کیفرگذاری باشد. کیفرگذاری، باید با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی و لحاظ ارزش‌های معتبر و دارای مقبولیت عمومی باشد. در کیفرگذاری هم خلق و خوی تابعان، ارزش‌های اجتماعی، وضعیت اقتصادی و روانی شهروندان و بسیاری معیارهای دیگر باید مورد توجه قرار بگیرد. پس با این وصف، در کیفرگذاری رفتارهای ممنوعه‌ی شهروندان، بسیاری از مؤلفه‌ها دخالت دارند. الگوهای هنجاری تابعان در اجتماع باید حفظ و حراست شود و در تعیین میزان کیفر هم، باید به انطباق کیفر با معیارهای مذکور توجه گردد. همچنین باید افزود که کیفرگذاری در پرتو ارزش‌هایی چون آزادی، مدارا و خودمحوری اجتماعی تابعان صورت می‌پذیرد. در همین راستا، در تعیین کیفر برای رفتارهای غیرقانونی، باید به امکانات و ابزارهای اجرای مجازات نیز دقت شود. امکان اجرای کیفر تعیین شده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در نقطه‌ی مقابل گفتار باید گفت که تعیین مجازات غیرقابل اجرا برای اعمال ممنوعه، سودی در بر ندارد و اتفاقاً عدم امکان اجرای کیفر در چنین شرایطی، توالی فاسد فراوانی دارد. کیفر باید به نحوی تعیین شود که قابلیت اجرا داشته باشد و درج مجازات برای رفتار غیرقانونی به طوری که امکان اجرا نداشته باشد، باعث تقویت این پنداشت در تصور شهروندان خواهد شد که علی‌رغم ارتکاب جرم، کیفر به اجرا در نمی‌آید. در حالی که عدم امکان اجرای مجازات در چنین شرایطی به ایرادات زمان کیفرگذاری برگشته که قانونگذار در تعیین مجازات برای عمل مجرمانه، به ابزارها و امکانات جامعه دقت نکرده است.

موضوع دیگر اینکه پیروی از اصل حداقلی و یا حداکثری بودن کیفرگذاری برای رفتارها در هر اجتماع، به مبانی حاکمیتی و تصور کارگزاران از مکانیسم کیفری بر خواهد گشت. بدون تردید، تصور کارگزاران تقنینی در هر جامعه، از چستی مجازات و اهداف آن، در تعیین نوع کیفر برای هر جرم مؤثر می‌باشد. گرایش کارگزاران هر جامعه به هر کدام از دیدگاه‌های سزاگرایانه، پیامدگرایی و یا نظریات التقاطی مجازات، در کیفرگذاری اعمال مجرمانه، اثر مستقیم دارد. «کیفرگذاری قانونگذار بر مبنای هر یک از اهداف کیفر و

کیفردهی از جانب دادرسی که پس از محکومیت بر پایه یکی از این هدف‌ها گزینش کیفر می‌کند، می‌تواند در تعیین نوع و میزان کیفر راه‌های مختلفی را طی کنند. به این ترتیب، اعمال کیفر با هدف بازپروری، منجر به نامعین شدن نظام کیفردهی می‌گردد و اگر هدف کیفر، ناتوان‌سازی باشد، هم شدت کیفر زندان و هم طول دوره‌ی محکومیت، تابعی از این هدف خواهد بود و منجر به تنبیهی‌تر کردن کیفرها می‌شود. رویکرد بازدارندگی در اعمال کیفر، با هدف ترساننده‌بودن آن بوده که می‌تواند تشدید کیفرها را در پی داشته باشد. در نهایت اینکه، اگر مکافات‌گرایی محور توجیه کیفر باشد، بسته به آنکه قانونگذار یا دادرس کیفری، چه برداشتی از استحقاق و سرزنش داشته باشد، نوع و میزان کیفر تعیینی برای مجرم متفاوت خواهد بود» (محمودی جانکی، ۱۳۸۸: ۶۷۵).

قاعده‌مهندسازی رفتارهای شهروندان توسط الگوهای تعیین مجازات (کیفرگذاری) و متعاقباً اعمال اقتدار، هنر یک دستگاه قانونگذاری است. بنابراین، الگوهای کیفرگذاری به مثابه‌ی یکی از جلوه‌های کاربرد اقتدار در مورد تابعان می‌باشد که به تناسب تغییر در ماهیت ارزش‌ها و نظام سیاسی و کارگزاران یک نظام سیاست‌جنایی تقنینی، این الگوها نیز دگرگون می‌شوند. بنابراین، «گفتمان» درون نظام سیاست کیفری تقنینی و ارتباط میان نهادهای مختلف دولتی، بر تعیین کیفر برای اعمالی که خلاف ارزش‌های اجتماعی می‌باشد، از اهمیت برخوردار بوده و در این میان گفتمان‌ها به عنوان شکلی از قدرت در یک اجتماع، در تعیین کیفر و یا تغییر آن در گذر زمان، نقش مهمی ایفا می‌نمایند.

ب. تأثیرپذیری مقوله‌ی کیفرگذاری از گفتمان قدرت حاکم. پر واضح است که ماهیت «گفتمان»‌ها در هر نظام سیاسی با نظام دیگر فرق دارد. گفتمان تعیین کیفر نیز که از مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک نشئت می‌گیرد، از این امر مستثنی نیست. هر نظام سیاسی مجال بروز گفتمان‌هایی را خواهد داد که با مبانی فکری کارگزاران سیاسی‌اش هم‌سو باشد. با این توضیح، کیفرگذاری و تعیین رژیم مجازات‌ها، ملهم از ماهیت سیاسی قدرت حاکم در یک جامعه است. جدای از برخی اشتراکات در کیفرگذاری اعمال مجرمانه میان کشورها، باید توجه داشت که هر نظام سیاسی، اقتضای نوع خاصی از مجازات‌ها را دارد. «الگوهای تولید ارزش، جرم‌انگاری و کیفرگذاری تأثیری قابل توجه از این شیوه‌ی حکومت‌مندی و انتقال

قدرت می‌پذیرند. تولید قواعد رفتاری مهارت به غایت پیچیده‌ی ایجاد ارزش‌هایی است که در فرایند جامعه‌پذیری و به تعبیر دقیق‌تر ادغام سیاسی، شهروندان را به موجوداتی از پیش تسخیر شده بدل می‌کنند. فرد در این فرایند در فرهنگ جامعه ادغام شده و با پذیرش هنجارهای رفتاری که خود در آفرینش آنها کمترین اثرگذاری را داشته‌است، به صورت یک بازیگر تمام‌عیار برای نظام قدرت ایفای نقش می‌کند. شهروندان نه تنها در برابر این قواعد سر تسلیم فرود می‌آورند، بلکه تسلیم شدن در برابر آنها را به دیگران نیز توصیه می‌کنند. از آن گذشته، جامعه افرادی را که در مقابل این قواعد تمکین نمی‌کنند، نابهنجار تلقی کرده و مستوجب تحمل رنج و عذاب می‌داند. این روش‌های پیچیده‌ی رفتاری، همان ارزش‌ها و قواعد هستند که شیوه‌های خاصی از انضباط اجتماعی را به ما تحمیل می‌کنند» (نوبهار، نجفی ابرندآبادی، ساداتی، ۱۳۹۶: ۴۲). اینکه عنوان می‌شود فرایند کیفرگذاری در جامعه به میزان بالای تولید حقیقت، که از ارزش‌ها ناشی می‌شود، بستگی دارد، سخنی به واقع درست می‌باشد و بسته به اینکه در یک جامعه، مجال تولید این حقایق به چه میزان بوده، ارتباط مستقیمی با مکانیسم کیفرگذاری آن جامعه دارد. همچنین هم‌سویی و انطباق حقایق مورد توجه عموم شهروندان با حقایق مورد نظر کارگزاران سیاسی نیز که به تولید نظام عدالت جنایی منسجم و مناسب می‌انجامد، ضرورت دارد. در این حالات، نظام سیاسی به دفاع از ارزش‌های اجتماعی برخاسته که همان ارزش‌های نظام سیاسی می‌باشد. تفاوت در مبانی ارزشی حاکمان و عموم شهروندان، باعث اتخاذ سیاستی افتراقی خواهد شد که به مرور زمان، منجر به فروپاشی نظام حاکم خواهد شد.

انتخاب زرادخانه‌ی کیفری، با مبانی سیاسی و ایدئولوژیک نظام حاکم ارتباط دارد و بنابراین، مجازات جدای از مؤلفه‌های پیش‌گفته، باید «مشروعیت سیاسی» نیز داشته باشد (ر.ک؛ یکرنگی، ۱۳۹۶). مشروعیت سیاسی کیفر در دور و تسلسلی دگرباره به تقویت بنیادهای قدرت حاکمیتی نیز منتج گردیده و در تأثیر متقابل نیز، مجازات باید از مشروعیت سیاسی برخوردار باشد. نفوذ و تأثیر متقابل مکانیسم کیفرگذاری و نظام سیاسی و بالعکس، در سیستم عدالت کیفری کشورهای امروزی، موضوعی آشکار و نمایان می‌باشد. در پیوستگی نظام سیاست کیفری تقنینی با رژیم سیاسی با لحاظ مبانی ایدئولوژیک، تردیدی

وجود ندارد و کیفرگذاری در این زمینه و با در نظر گرفتن چنین مبنایی قابل بحث و بررسی می‌باشد و قدرت ایدئولوژی سیاسی حاکم بر یک جامعه، آشکارا در تعیین مکانیسم جرم‌انگاری، کیفرگذاری و مجازات نهایی تابعان ناقض قانون، تأثیر دارد. «قدرت مزبور مبنای جهت‌دهی چگونگی رفتار با تابعان را شکل بخشیده و شهروندان در چنین فضایی از مانور، در انطباق رفتار خویش با مکانیسم تعیینی و غربال‌شده‌ی «بایدها-نبایدها»، خواهند کوشید. در واقع حکومت‌ها به منظور تحقق سیاست‌ها و برنامه‌های خاص خود که بعضاً مولود یک ایدئولوژی خاص می‌باشد، سعی در بسیج باقی امکانات، منابع و ابزارهای در دسترس خویش دارند و همیشه یکی از ابزارهای در دسترس و مورد توجه و علاقه‌ی آنان ابزار کیفری می‌باشد و بدین وسیله سعی می‌کنند نظم مدتظر خویش را به کمک حقوق کیفری بر آحاد جامعه تحمیل نمایند و با استفاده از کیفر کلّیه‌ی مخالفان خود را به تبعیت و تمکین وادار نموده و آنان را تحت انقیاد خویش در آورند» (آزمایش، شامبیاتی، سلطانفر، ۱۳۹۶: ۹۴). «نوع مدل سیاست کیفری [تقنینی] می‌تواند تأثیر به‌سزایی در حقوق سزادهنده‌ی یک کشور داشته باشد و باید گفت که حقوق سزادهنده مولود و زاییده‌ی مدل سیاست کیفری است و ناگفته پیداست که طراحان و واضعان سیاست کیفری، نمی‌توانند نسبت به ارزش‌ها، اصول عقیدتی و مبانی تئوری و ایدئولوژیک نظام سیاسی بی‌تفاوت و بی‌اعتناء باقی بمانند» (آزمایش، شامبیاتی، سلطانفر، ۱۳۹۶: ۹۴). بخشی از فرایند سیاست کیفری تقنینی که به مقوله‌ی کیفرگذاری می‌پردازد، نمی‌تواند نسبت به مؤلفه‌ها و معیارهای متعدد قلمرو اجتماعی و مناسبات قدرت بی‌اعتناء باقی بماند.

نتیجه

فرایند جرم‌انگاری و کیفرگذاری برای رفتارهایی که ارزش‌های مقبول اکثریت شهروندان را زیر پای نهاد، خود متأثر از سیاست‌گذاری عمومی است که قدرت را اعمال می‌نماید. در بخش سیاست کیفری تقنینی و با لحاظ مبانی ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره و با مورد توجه قرار دادن معیارهایی مانند زمان، مکان، موقعیت‌های جغرافیایی، فرایند جرم‌انگاری و کیفرگذاری فعال خواهد گشت. ارزش‌گذاری و نیز الگوهای رفتاری

شهروندان به مرور زمان دچار تغییر خواهد شد و بنابراین چرخه‌ی فعال و پویای جرم‌انگاری و کیفرگذاری نیز باید در تناسب با همین تغییرات، دچار دگرگونی در فرایند گردد. در مناسبات اجتماعی، ملاحظات مربوط به قدرت را نباید از دیده‌ی نهان داشت و قدرت در تمام ارکان و ابعاد حاکمیتی، حضور فعال و سیال دارد. پایگانِ جرایم با تغییر زمان و دگرگونی در اخلاق و عادات مردمان، تغییر وضعیت خواهد داد و بنابراین، ضرورت بازاندیشی شیوه‌های رفتاری و طرز مقابله با رفتارهای هنجارشکنانه نیز در میان خواهد بود. تغییر چهره‌ی قدرت و مشروعیت یا عدم آن در یک جامعه، به دگرگونی نظام سیاسی و حتی تبدیل ارزش‌ها و تعدیل آنها منجر می‌شود. بازتولید حقیقت و پدیدار گشتنِ گفتمان‌های جدید در گذر زمان، لاجرم به تبیین الگوهای هنجاری نوینی منتج خواهد شد که مستقیماً از روابط قدرت و دامنه‌ی نفوذ آن تأثیرپذیر خواهد بود. ساختار سیاسی حاکم بر یک جامعه، با در دست داشتن یک مجموعه از الگوهای ارزشی، که در ابتدا با الگوهای شهروندان نیز منطبق است، به تنظیم سیاست‌گذاری عمومی و خط مشی آینده‌ی جامعه مبادرت می‌ورزد و بدون تردید، جهت‌گیری چنین سیاستی و تفکرات پشت پرده‌ی آن نیز، در تعیین رژیم جرایم و نظام کیفرها، ایفای نقش خواهد کرد و بدین ترتیب می‌توان گفت که قدرت سیاسی هر حاکمیتی بسته به نوع و ماهیت آن، آشکارا بر فرایندهای مرتبط با جرم‌انگاری و کیفرگذاری برای پدیده‌های جنایی، تأثیر می‌گذارد و البته در نهایت تمام این امور، به اصطلاح به نام مردم صورت می‌گیرد.

Taher Tohidi  <http://orcid.org/0009-0000-7238-4371>

Mohammad Ashouri  <http://orcid.org/0000-0002-8908-5949>

منابع

فارسی

آزمایش، علی؛ شامیاتی، هوشنگ؛ سلطانفر، غلامرضا، ۱۳۹۶، مقاله «تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط قلمرو حقوق کیفری»، مجله تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین

الملل، پاییز، سال دهم، شماره ۳۷

اشتریان، کیومرث، ۱۳۸۶، سیاست‌گذاری عمومی در ایران، چاپ اول، نشر میزان، تهران
برهانی، محسن؛ محمدرضا، رهبرپور، ۱۳۸۹، مقاله «چرایی جرم‌انگاری در قلمرو اخلاق زیستی»، فصل‌نامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره

۴

پارسونز، واین، مبانی سیاست‌گذاری و تحلیل سیاست‌ها، ۱۳۸۵، ترجمه حمیدرضا ملک

محمدی، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران

جعفری، مجتبی، ۱۳۹۲، جامعه‌شناسی حقوق کیفری (رویکرد انتقادی به حقوق کیفری)،

چاپ اول، نشر میزان، تهران

حایری یزدی، آسیه؛ ملکی، عباس، ۱۳۹۶، «و باز هم سیاست‌گذاری عمومی»، فصل‌نامه

مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، پاییز، دوره هفتم، شماره ۲۴

حسینی نیک، سیدمحمد، ۱۳۷۶، «سیاست جنایی» (مفاهیم-مدل‌ها)، مجله کانون وکلا،

دوره‌ی بهار و تابستان، شماره ۱۱

خواججه‌نایینی، علی، ۱۳۹۴، «درآمدی تحلیلی بر نقش شبکه‌های سیاستی در

سیاست‌گذاری عمومی»، فصل‌نامه دولت‌پژوهی، پاییز، سال اول، شماره ۳

دل‌ماس‌مارتی، می.ری، ۱۳۸۱، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین

نجفی‌ابرن‌آبادی، جلد دوم، چاپ اول، نشر میزان، تهران

رستمی، هادی، ۱۳۹۵، مقاله «جرم‌انگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال»، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، سال پنجم، بهار و تابستان، شماره ۱

ساداتی، سیدمحمدجواد-جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، سال ۱۳۹۴، مقاله «مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی کیفری»، مجله پژوهش‌های حقوق کیفری، تابستان، سال سوم، شماره ۱۱

قیاسی، جلال‌الدین، ۱۳۸۵، مبانی سیاست جنایی حکومت اسلامی، چاپ اول، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم
مالرو، آندره، ۱۴۰۱، سرنوشت بشر، ترجمه سیروس ذکاء، چاپ دوم، نشر فرهنگ جاوید، تهران

مجید، وحید، ۱۳۸۳، سیاست‌گذاری عمومی، چاپ اول، نشر میزان، تهران
محمودی جانکی، فیروز، ۱۳۸۸، نظام کیفردهی، هدف‌ها و ضرورت‌ها، چاپ نخست، نشر میزان، تهران

معظمی، شهلا؛ بطیاری، عاطفه؛ انصاری‌فر، محمدعلی، ۱۳۹۶، «معیارهای جرم‌انگاری»، فصل‌نامه قضاوت، بهار، شماره ۸۹

ملک‌محمدی، حمیدرضا، مدرس و سیاست‌گذاری عمومی، ۱۳۸۳، چاپ اول، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران

نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، ۱۳۸۳-۸۴، تقریرات درس «جرم‌شناسی»، تنظیم؛ لیلا اسدی-بتول پاکزاد، دانشکده حقوق دانشگاه بهشتی، دوره دکتری، نیم‌سال دوم
نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین-غلامی، حسین، ۱۳۷۸، مقاله «نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم»، فصل‌نامه علمی-پژوهشی دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، زمستان، شماره ۱

نوبهار، رحیم؛ نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین؛ ساداتی، سیدمحمدجواد، ۱۳۹۶، «تبارشناسی پیوند کیفر و قدرت در نظام حقوقی ایران»، مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، بهار و تابستان، دوره ۴، شماره ۱

یکرنگی، محمد، ۱۳۹۶، مشروعیت سیاسی کیفر، چاپ اول، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.

Translated References Into English

- Ashtarian, Kiyomarth, *Public policy making in Iran*, first edition, Tehran, Mizan publishing house, 2016 [In Persian]
- Azmayesh, Ali ,Shambiati, Hushang - Sultanfar, Gholamreza, “Effect of ideologies on the drafting and expansion of the scope of criminal law”, Iran and International Comparative Legal Research Journal, Year 10, Number 37, 2016 [In Persian]
- Borhani, Mohsen - Mohammedreza, Rahbarpour, “Why criminalization in the field of bioethics”, Law Quarterly, Journal of Faculty of Law and Political Sciences, Volume 41, Number 4, 2019 [In Persian]
- Delmas marti, Miri, *The Great Systems of Criminal Politics*, translated by Alihossein Najafi-Abrandabadi, first edition, Tehran, Mizan Publishing House, 2013 [In Persian]
- HayiriYazdi, Asiah - Malki, Abbas, “And again public policymaking”, Quarterly Journal of Strategic Studies of Public Policymaking, autumn, 7th period, number 24, 2016 [In Persian]
- Hosseini Nik, Seyyed Mohammad, “Criminal Policy (Concepts-Models)”, Lawyers Association Magazine, spring and Summer, No. 11, 1376 [In Persian]
- Jafari, Mojtabi, *Sociology of Criminal Law (a critical approach to criminal law)*, first edition, Tehran, Mizan Publishing House, 2012 [In Persian]
- Khajenayini, Ali, “An analytical study on the role of political networks in public policymaking”, Dolatpozuh Quarterly, Year 1, Number 3, 2014 [In Persian]
- Rostami, Hadi, article “Criminalization and sentencing in the light of principles limiting freedom in liberal theory”, Criminal Law Research Journal, fifth year, spring and summer, number 1, 2016 [In Persian]
- Sadati, Seyeed Mohammad Javad – Joan jafari Bejnoordi, Abdolreza, “The Concept of Power in Criminal Sociology”, Journal of Criminal Law Research, Summer, Year 3, Number 11, 2014 [In Persian]
- Mahmoudi Janaki, Firouz, *Penal system, goals and necessities*, first edition, Tehran Mizan publishing house, 2008 [In Persian]
- Majid, Vahid, *Public policy*, first edition, Tehran, Mizan publishing house, 1383, [In Persian]
- Malrau, Andre, *Fate of Man*, translated by Sirous Zaka, second edition, Tehran, Farhang Javid publishing house, 1401 [In Persian]
- Malekmohammadi, Hamidreza, *Teachers and public policy*, first edition, Tehran, published by the Islamic Revolution Documentation Center, 1383 [In Persian]

- Moazzami, Shahla - Batiari, Atefeh - AnsariFar, Mohammad Ali, "Criminalization Criteria", *Judiciary Quarterly*, Spring, No. 89, 2016,
- Najafi Abrandabadi, AliHossein - Gholami, Hossein, "Theory of Deserving Punishments and Recidivism", *Scientific-Research Quarterly of Faculty of Humanities, Tarbiat'e Modares University*, winter, Number 1, 1378 [In Persian]
- Najafi Abrandabadi, AliHossein, "Criminology" lesson presentations, arranged by; Leila Asadi - Batoul Pakzad, Faculty of Law, Beheshti University, PhD course, second semester, 1383-84 [In Persian]
- Nobahar, Rahim- Najafi Abrandabadi, AliHossein; Sadati, Seyed Mohammad Javad, "Genealogy of the link between punishment and power in Iran's legal system", *Journal of Criminal Law and Criminology Studies*, Spring and Summer, Volume 4, Number 1, 2016 [In Persian]
- Parsons, Vine, *The Basics of Policy Making and Policy Analysis*, translated by Hamidreza Malek Mohammadi, Tehran, Strategic Studies Research Institute, 2015 [In Persian]
- Peters, Guy, Jon Pierre, *Handbook of public Policy*, 2006, Sage Publication [In Persian]
- Qiyasi, Jalaluddin, *The Basics of the Criminal Policy of the Islamic Government*, First Edition, Qom, Publications of the Research Institute of Islamic Sciences and Culture, 2015 [In Persian]
- Yakrangi, Mohammad, *The Political Legitimacy of Punishment*, First Edition, Tehran, Publications of the Islamic Culture and Thought Research Institute, 2016. [In Persian]

استناد به این مقاله: توحیدی، طاهر؛ آشوری، محمد. (۱۴۰۲). نقش قدرت در فرایند جرم‌انگاری-

کیفرگذاری، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۱(۴۳)، ۳۹-۹. doi: 10.22054/jclr.2023.71124.2541



Criminal Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.